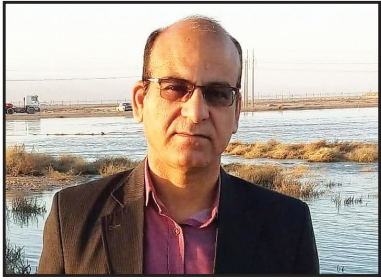




شاعر: یدالله پارسایی «آرام»

سینه را پر کردم از طاووس رود  
مست شد خیام فکرم از ایام  
دامن بیهودگی را کن رها  
مشعلی افروز در دل داغ داغ  
چون طبیعت زندگی را تازه کن  
با دلی «آرام» در دشت فراغ

فرودین آمد که گل ریزد به باغ  
دشت از آلاله گردد چلچراغ  
سبزه ها بوی محبت میدهد  
می وزد شادی زبیشانی راغ  
عشق از دوشیزه ی تنهاییم  
کلبه ی احساس را گیرد سراغ



شاعر: محمود خاتمی (خاتم)

«ماه مبارک»

هر گاه قاموس غزل از غم رها بود  
مرثیه هایم التیام زخم ها بود

با شُرشر باران قدر از آسمان ها  
گویا خدا هم با ملائک هم صدا بود

در آسمان فانوس شب که خیمه میزد  
وقت نماز و سجده های بی ریا بود

در نیمه این ماه پر فیض و مبارک  
شب هایمان طولانی و بی انتها بود

گر موج بود و زوزه سونامی شب  
دستان غیبی دائما همراه ما بود

در هر تلاطم موج ها می آمد اما  
در عرشه کشتی فقط یک ناخدا بود

«أَمَّنْ بِجَيْبِ الْمُضْطَرِّ» \* مادر بزرگم  
تنها صدایی که برایم آشنا بود

سهم من از شب های قدر و روزه داری  
دشتی پر از آقایی و عطر خدا بود



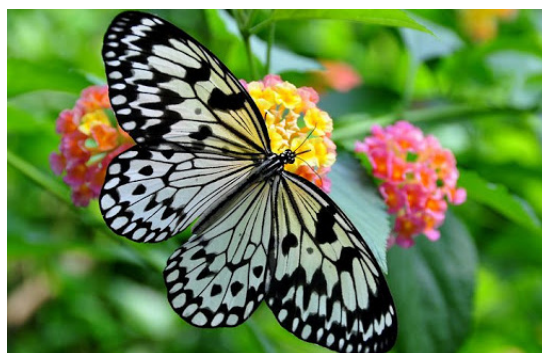
شاعر: سارا سینکی

وقتی که ما کنار همیم آسمان تریم  
لبریز از بهانه و رنگین کمان تریم  
از خنده های ماست که باران گرفته است  
باران تریم و بر دل هم میهمان تریم  
من در کنار تو به غزل خو گرفته ام  
با هم کنار کوچه ی دل بی نشان تریم  
مثل دوتا کبوتر غمگین درون دشت  
بی ادعا و مانده و بی آشیان تریم  
دستان ما تجسم فردای زندگیست  
یعنی بدون فاصله آتشفشان تریم



شاعر: معصومه فتاحی

تنش سخت صخره ای ام  
در حصار شن ها  
خواب صدف را می شکند،  
تا  
حواس فانوس پیر را خیره کند.  
شاید  
پایان طلوع،  
مهمان مرداب نفس هام شوی...



شاعر: آرزو جمالی

مادر پروانه های پرپر  
پروانه های لای کتاب  
کتابهایی پر از بوستان و گلستان.  
کتاب های ترور است.  
با واژه های همسایه ی مردار، چطور شعر  
میشوند؟  
از خون  
چگونه گلاب میگیرند؟  
نسترن  
فریبنده بود و  
پروانه مست.



شاعر: اشرف السادات کمانی

در پسین زرد، سبزی تو معنا داده است  
قامت خشکیده را آغوش برنا داده است  
نقش برگ و بار تو در پیچش خشکیده سرو  
عاشقی را هدیه به مجنون و لیلا داده است  
در نگاه شاخه ی خشکیده، دستان تو سبز  
هفت رنگش را به بی رنگی دنیا داده است  
می روی بالا از این شاخ بدون برگ و خشک  
پویش تو، جان به سرو خشک و تنها داده است  
دیدن این اتفاق ساده ی هر سال باغ  
معنی بودن کنار هم به دل ها داده است



هزار ساله،  
قریحه ی باد را  
در ربودن مرجان های آویزانم منتظرم.  
جمعه ها  
رویش نی های شکسته در سرم،  
به بازار جمجمه ها  
از یرت ترین ها پرتاپ می شوم؛  
باز گیج ازدحام تکرار،...

که در سایه ی خود فرو میرود  
و در آتشی از بغض  
نبودنت  
می سوزد و می سازد  
تورفته ای و هنوز اینجایی  
این راز سر به مهر تو بود  
این رمز بین ماست

هر غروب تاوان تاوولی از پشت پنجره  
هر سکوت پایان آتشی از بغض و حنجره  
هر لبخند آغاز رفتنی است از دست  
تورفتی و خنده شکست  
در لابلای صامت چشمان ساکتی که  
سرشار از واژه های بی بدیل ات بود  
با هر نگاه تو در من شعری متجسم است



شاعر: مجید شهرزاد



**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
tolodaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی